

سوغ سیاوش و شباهت آن به سوگ آیین‌های محلی (لری و کردی)

نجم الدین گیلانی*

آذرنوش گیلانی**

چکیده

کشته شدن مظلومانه سیاوش، به دست تورانیان، باعث ایجاد نوعی سنت عزاداری در ایران شد که به سوگ سیاوش یا سیاوشان معروف است. در مناطق کرد و لرنشین آیین سوگ به نام چَمَر خوانده می‌شود و نحوه برگزاری این آیین در این مناطق یکسان است. این آیین با سوگواری برای سیاوش، شاهزاده محبوب ایرانیان، شباهت‌های فراوانی دارد. مقاله حاضر با هدف بررسی و توصیف آیین سیاوشان و شناخت وجوه تشابه این رسم و آیین با سوگ آیین‌های کردی و لری، با استناد به منابع و همچنین تحقیقات میدانی و به شیوه تطبیقی و تحلیلی نگاشته شده است. برخی آداب عزاداری، مضامین شعرها، اسب‌آرایی و... از این شباهت‌ها است.

کلیدواژه‌ها: سوگ سیاوش، سوگواری، سوگ آیین محلی (کردی و لری).

* دانشجوی دکترای تاریخ دانشگاه اصفهان. ngilani58@yahoo.com

** پژوهشگر فرهنگ.

۱. مقدمه

مناطق لر و کردنشین صاحب فرهنگ و تمدنی اصیل و تاریخی چندهزارساله‌اند. آداب و رسوم باستانی و زبان و ادبیات این مناطق، نشان از ایرانیانی با فرهنگ و تمدن دارد. سوگواری برای درگذشتگان یکی از این آداب و رسوم است که شباهت‌های بسیاری با سوگواری در ایران باستان، به‌ویژه سوگ سیاوش، دارد. کشته‌شدن مظلومانه سیاوش، شاهزاده محبوب ایرانیان به‌دست تورانیان، باعث ایجاد نوعی سنت عزاداری در ایران شد که به سوگ سیاوش یا سیاوشان معروف است. (رک. دانشور، ۱۳۷۷: ۲۷۰ تا ۲۷۴؛ نرشخی، ۱۳۵۱: ۲۴؛ یارشاطر، ۱۳۷۷: ۵۵۹). این سنت سینه‌به‌سینه و از طریق میراث ادبی‌روایی، از هزاره‌ها گذشته و به ما رسیده و همچنان در گوشه‌وکنار این سرزمین کهن، به‌همان شکلی که در ایران باستان انجام می‌شد و با نام‌هایی دیگر، برگزار می‌شود. نحوه برگزاری مراسم عزاداری در مناطق کرد و لرنشین شباهت زیادی با سوگواری در ایران باستان دارد. همچنین، مضامین شعرهایی که زنان در ایلام، لرستان، کهگیلویه و بویراحمد، بختیاری، کرمانشاه و کردستان در مرگ عزیزانشان مویه می‌کنند، همان‌هایی است که مویه‌سرایان در سوگ سیاوش می‌خواندند. (رک. حصوری، ۱۳۷۸: ۱۰۹ تا ۱۱۵)

اهمیت و ضرورت این تحقیق در این مسئله مهم است که هویت برای هر جامعه‌ای، همانند حافظه برای انسان است؛ همچنان‌که انسان بدون حافظه ممکن است به هر سمت و سویی سوق داده شود، ناآگاهی و نشناختن هویت و فرهنگ خویش ممکن است برای اجتماع بسیار خطرناک باشد. به‌گفته مرتضی مطهری، «هر ملتی فرهنگ خاص خود را دارد و فرهنگ هر ملتی همان روح آن ملت است و هر ملتی مادامی‌که فرهنگش باقی باشد، باقی است و اگر فرهنگش از بین برود، او دیگر از بین رفته است و این است که می‌گویند برای اینکه ملتی را از بین ببرند، اول فرهنگش را از او می‌گیرند. فرهنگش را که از او بگیرند، روحش را از او گرفته‌اند؛ وقتی روحش را از او

بگیرند، دیگر او مرده است، یک لاشه بیشتر نیست و دیگر نمی‌تواند باقی بماند» (مطهری، ۱۳۷۰: ۴۵). بنابراین، ما وظیفه داریم، به‌مثابه پاسداران این فرهنگ، نگذاریم این روح را از ما بگیرند و همیشه فرهنگ و هویت خود را زنده و پویا نگه داریم و به آیندگان منتقل کنیم. نگارندگان در این تحقیق به دنبال یافتن پاسخی برای سؤالات زیر می‌باشند:

سیاوشان چیست؟

رسم چَمَر چیست و چه شباهت‌هایی بین رسم چَمَر با آیین سیاوشان وجود دارد؟
رسم کُتل کردن اسب (اسب‌آرایی) چگونه برگزار می‌شده است و چه ارتباطی با سیاوشان دارد؟

۲. داستان سیاوش

بنا بر تعریف شاهنامه، سیاوش پسر کیکاووس، پادشاه ایران، و از نژاد فریدون بود. او را در کودکی به رستم می‌سپارند تا فنون رزم بیاموزد. رستم در تربیت او می‌کوشد و هنگامی که سیاوش نزد پدر بازمی‌گردد، جوانی دلاور و زیباروی و با فر و دانش است. (رک. فردوسی، ۱۳۸۵: ۲۳۴)

سودابه، نامادری سیاوش، به سیاوش دل می‌بازد و حيله‌ها به‌کار می‌برد تا دل سیاوش را به‌دست آورد؛ اما چون موفق نمی‌شود، در مقام انتقام برمی‌آید و به سیاوش تهمت می‌زند. در نتیجه سران سپاه و اخترشناسان، کیکاووس را وادار می‌کنند برای اثبات این قضیه، سیاوش را از آتش بگذرانند که این‌گونه امتحان از قدیم نوعی سنت بوده است. (رک. مسکوب، ۱۳۵۷: ۱۲). سیاوش آزمایش را با سربلندی انجام می‌دهد. در این هنگام، افراسیاب تورانی به ایران حمله می‌کند. سیاوش به‌همراه رستم و سرداران ایران به جنگ با او می‌رود؛ اما افراسیاب پیشنهاد صلح می‌کند با شرایطی که به‌نفع ایرانیان است. سیاوش صلح را می‌پذیرد؛ ولی کیکاووس با این صلح موافق نیست و رستم را از مقام خود خلع می‌کند و طوس را به‌جای او مأمور جنگ می‌کند. اما سیاوش که پیمان صلح با افراسیاب بسته بود و عهدشکنی را خلاف جوانمردی می‌دانست، به‌دعوت افراسیاب به توران‌زمین می‌رود و افراسیاب مقدم سیاوش را گرامی می‌دارد و پادشاهی قسمتی از کشور خویش را به او می‌دهد. ولیکن، چون کار سیاوش در توران بالا می‌گیرد، گرسیوز، برادر افراسیاب، بر سیاوش حسد می‌برد و از او نزد افراسیاب بدگویی می‌کند و می‌گوید که سیاوش قصد سرنگونی تاج‌وتخت تورانیان را دارد. حیلۀ گرسیوز مؤثر می‌افتد و سیاوش را اسیر می‌کنند و مظلومانه می‌کشند. (رک. فردوسی، ۱۳۸۵: ۳۶۲-۳۰۶)

۳. ۱. سوگواری برای سیاوش

از گزارش‌های پراکنده‌ای که دربارهٔ سیاوش در دست است، چنین برمی‌آید که مرگ او کانون نوعی آیین سوگواری بوده است که تاریخ آن به دورهٔ پیش از زرتشت می‌رسد و به آن سیاوشان می‌گفته‌اند (رک. یارشاطر، ۱۳۷۷: ۵۵۹). زمانی که خبر مرگ سیاوش به رستم می‌رسد، فریاد غم سر می‌دهد و به سروصورت خود می‌کوبد. (رک. کرمی، ۱۳۷۱: ۲۴۰)

فردوسی آواز غم رستم را این چنین بیان می‌کند:

«دریغ آن بر و برز و بالای او رکیب و خم خسروآرای او
دریغ آن گو نامبرده سوار که چون او نبیند دگر روزگار
چو در بزم بودی، بهاران بدی به رزم افسر نامداران بدی
همی جنگ با چشم گریان کنم جهان چو دل خویش بریان کنم»

(فردوسی، ۱۳۸۵: ۳۷۲)

نکتهٔ شایان توجه ابیات فوق این است که فردوسی از بلندبالایی سیاوش، رعنائی، سوارکاری، بزم و رزم سیاوش می‌گوید. همچنین، در بیت آخر به انتقام رستم از افراسیاب اشاره می‌کند که شباهت زیادی با محتوای مویه‌هایی دارد که زنان و مردان چکامه‌سرای لر و کرد در مرگ عزیزانشان مویه می‌کنند و در ادامه بدان اشاره خواهیم کرد.

وقتی که خبر کشته‌شدن سیاوش به خاندانش می‌رسد، خروش به آسمان می‌رود. زنان موی آشفته کرده و به دست موی کنندند و به ناخن روی خراشیدند و با آواز بلند افراسیاب را نفرین‌ها کردند. زمانی که خبر مرگ سیاوش به پیران رسید، از اسب افتاد و

از هوش برفت و جامه را بر تن چاک کرد و موی کند و خاک بر سروروی خود ریخت. (همان، ۳۶۳ - ۳۶۲)

نرشخی در کتاب تاریخ بخارا ذکر کرده است که مردم بخارا همه‌ساله برای سیاوش سوگواری می‌کردند و سروده‌های عجیب برای کشتن سیاوش داشتند و مطربان آن سرودها را «کین سیاوش» می‌گویند. (رک. نرشخی، ۱۳۵۱: ۲۴) این سروده‌ها در واقع نوحه‌هایی بودند که مطربان آن را «گریستن مغان» می‌خوانند. (رک. یارشاطر، ۱۳۷۷: ۵۵۹) در آسیای میانه، سیاوش کانون نوعی آیین سوگواری بوده است. هر سال زرتشتیان به دژ رویین، نزدیک بخارا، می‌رفتند که از نظر آن‌ها سیاوش در آنجا کشته شده بود. در آنجا گریه می‌کردند و قربانی می‌دادند و خون قربانی را بر گور او می‌ریختند. (رک. کاشغری، ۱۳۳۵: ۱۱۰ تا ۱۱۱) این آیین سوگواری برای مرده که شامل گریستن و مویه‌کردن و روی خراشیدن بود، در سغدیانا نیز رسم بوده است. (بیرونی، ۱۳۵۳: ۳۱۰) آنچه که در سیاوشان جالب توجه است، توصیف قامت، زیبایی، دلیری، مردانگی، اسب، شکار، رزم و دیگر امتیازهای سیاوش است که بادخوان آن‌ها را می‌سراید. (رک. نرشخی، ۱۳۵۱: ۳۳)

سیمین دانشور نیز در کتاب *سووشون* خود در رابطه با سوگ سیاوش آورده است که: «...زری و یوسف می‌آیند به سراغ خوشه‌چین‌ها... زری همراه زن میان‌سالی می‌شود که آخر از همه راه افتاده است و می‌پرسد: «مادر چرا همه‌تان چارقد سیاه سر کرده‌اید؟» زن می‌گوید: «تصدق قدوبالات بشوم. امشب شب سووشون است. فردا روز سوگ است... ما که برسیم، دهل می‌زنند... طبل می‌زنند...». (دانشور، ۱۳۷۷: ۲۷۰)

در داستان *سووشون* سیمین دانشور می‌خوانیم که مردم در روز و شب سووشون، وسط میدانی جمع می‌شوند و آتش بزرگی برپا می‌کنند و جوانی که اعتقاد داشتند سیاوش است، از سر کوه سوار بر اسبش پیدا می‌شود. هم خودش سیاه‌پوش است هم اسبش و با اسب از روی آتش رد می‌شود. زنان کل می‌زنند، هل‌هله می‌کنند... مردها دهل می‌زنند، طبل می‌زنند تا صبح می‌شود و در پایان، شیوه کشته‌شدن سیاوش را اهالی

به تصویر می‌کشند که چگونه او را از اسب به زیر می‌کشند و سرش را از تن جدا می‌کنند و سرنای سوزناکی در حال نواختن است. سپس، مرد و زن کاه و گل به سر و رویشان می‌مالند و معتقدند که اسب سیاه‌پوش برای کشته اشک می‌ریزد. (رک. همان: ۲۷۰ تا ۲۷۴)

۴. سوگ آیین‌های محلی (لری و کردی) و شباهت آن‌ها با سیاوشان

آیین سوگ در لرستان، بختیاری، کهگیلویه و بویراحمد، کرمانشاه و ایلام به نام چَمَر* خوانده می‌شود. این آیین مخصوصاً برای بزرگان ایل و جوانان برگزار می‌شود. در این آیین، بعد از آنکه کارهای مربوط به دفن انجام شد، اسب سیاهی را که یالش را به پهلو افشاند و سرش را به زیر نگاه داشته است، بسیار آرام به سوی جسد می‌آورند. چند بند و قاب تفنگی به اسب می‌آویزند. با نزدیک شدن اسب که معمولاً دهنه‌اش را کسی از وابستگان فرد در گذشته گرفته است، آن را به جلوی چادری هدایت می‌کند که جسد در آن است. هنگامی که آن فرد به چادر رسید، زاری شدت می‌گیرد و حاضرین فریاد می‌کشند و زنان سربندها و موی خود را پریشان می‌کنند و روی خود را با ناخن می‌خراشند. (رک. حصوری، ۱۳۷۸: ۱۰۹) یعنی همان کاری را که خاندان سیاوش با شنیدن خبر مرگ او انجام دادند، به شکلی تکرار می‌کنند و تمام جامه‌های خود را می‌درند و ناله‌وزاری می‌کنند؛ مانند کاری که کاووس هنگام شنیدن خبر مرگ سیاوش انجام داد.

چو این گفته بشنید کاووس‌شاه سر نامدارش نگون شد ز گاه

*. Čamar

بر و جامه بدرید و رخ را بکند به خاک اندر آمد ز تخت بلند
(فردوسی، ۱۳۸۵: ۳۷۲)

گفتنی است که پارسیان در مقابل بستر مرگ کمبوجیه همین کار را انجام می‌داده‌اند و تمام جامه‌های خود را می‌دریده و ناله‌های بی‌پایان سر می‌داده‌اند. (رک. هردوت، ۱۳۲۴: ۱۵۱)

سپس، صدای غمگین سرنا نواخته می‌شود که به آن ساز چپی یا چَمَریوَنه می‌گویند و آهنگی غمگین و ویژه این مراسم است. هم‌زمان با آن زاری شدت می‌گیرد و به اوج خود می‌رسد که سخت غم‌انگیز است. زنان و مردان خاک و گل بر سروروی خود می‌ریزند و بعد از دفن جسد، صدای سرنا آرام‌آرام قطع می‌شود و وقتی که اسب را می‌برند، باز شیون اوج می‌گیرد. اسب که دور می‌شود، کم‌کم آرام می‌شوند. (رک. حصوری، ۱۳۷۸: ۱۱۰ تا ۱۱۱) به نظر می‌رسد قدمت سنت نواختن سرنای غمگین یا به‌زبان محلی (کردی یا لری) چَمَریوَنه، به دوران ایلامیان باستان برگردد؛ چون یکی از مراسم مذهبی ایلامیان باستان این بود که در حین تشییع شاهان یا مجسمه‌خدایان، نوازنده‌ای در مقابل جسد مرده یا مجسمه‌خدا می‌نشست و به‌طرز غمگینی شروع به نواختن می‌کرد. (رک. حریریان و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۴۸)

البته سنت خاک و گل بر سروروی ریختن و روی با ناخن خراشیدن نیز یادآور سوگواری رستم و زال در عزای سیاوش است که فردوسی آن را چنین توصیف می‌کند:

تَهْمَتَن چو بشنید ازو رفت هوش ز زابل به‌زاری برآمد خروش
به چنگال رخساره بشخود زال همی ریخت خاک از بر شاخ و یال
(فردوسی، ۱۳۸۵، ۳۷۲).

چَمَر شعر ویژه خود را هم دارد که مضامین آن ستایشِ درگذشته، همانند دانستن درگذشته با پهلوانان، توصیف قدوقامت، سیما، مردانگی، شجاعت در جنگ، اسب و اسب‌تاختن، تیراندازی، شکار، قطاریستن و سایر توانایی‌های اوست* . در این زمینه، ابیاتی می‌آوریم از محمدعلی قربانی، مداح اهل بیت و مرثیه‌سرای استان ایلام که اشعارش در وصف درگذشتگان با طبع مردم این استان سازگار است:

قِی قَطَار رَنگی بَرنو دُرَوَه شان وَهَسَر سُواری دای آل نِیشان

qey qatar rangi beřnow dur vařân/ va:sar sovâri day al niřân

[ای کسی که] قطاری زیبا بر کمر و برنوی بلند بر دوش داری / تو درحالی که سوار بر اسبی، به نشانه زدی.

بِرا وَه فِدای قَد و بالات بام جاگت خالیهوه دیده کُور بام

berâ va fedây qad o bâlât bâm/ ĵâkat xâliava dide kur bâm

برادر فدای قدوبالایت شوم / جای تو خالی است، با دیده کور بر جای خالی تو
بیایم □

شاعری لر به نام مختار فیلی که خود به ارتباط بین رسم چمر با سیاوشان واقف است، در وصف بزرگی ازدست‌رفته در طایفه زینی‌وند در لرستان آورده است:

*. مصاحبه با آقایان مختار فیلی، سعید کلانتری (۵۰ساله)، شاهوردی گیلانی (۷۱ساله) از دره‌شهر، مسعود ظاهری (۵۰ساله) و حسین آقا یوسفی (۶۵ساله) از بازفت بختیاری.

*. مصاحبه با مداح اهل بیت، حاج محمدعلی قربانی از ایلام. با سپاس از دانشجوی محترم، آقای مرتضی فاطمی مطلق، برای انجام دادن این مصاحبه.

یل شیراؤژن رستم دستون سیاوش گونه دلیر مردون

yal širužan rostam dastun/ siâvaš guna delira mardun

ای یل شیرافکن که همانند رستم دستان بودی / ای که سیمایت همانند سیاوش بود؛
ای دلیرترین مرد

شنگ قطار شیرین رکو طلای چی سام سواره پا بر جای

šang qatârš irin reku telây/ či sâme suwarhe pâbar jây

ای که فشنگ و قطارت بسیار قشنگ و رکابت طلایی است / مثل سام، سوار همیشه
ماندگاری

نشو پَرچمت شیر ژیونَه * ناله برنوت کور رمونَه

nešo parčamet šire žiyuna/ nâle beřnuwet kuwer remuna

نشان پرچمت شیر ژیان است / ناله تفنگ برنو کبیرکوه را به لرزه درمی آورد □

زنان نیز اشعاری در وصف قدوقامت و تیراندازی در گذشته مویه می‌کنند:

تفنگ چی بالابلن گمنیمس د ا رو * خو تماشاش نکردم دلیمها د انو

tofaŋčĭ bâlâbelen gemnemes de ōru/ xu tamašâš nakerdem
delem ha de anu

*. پرچم هریک از پهلوانان شاهنامه نشان ویژه‌ای داشت؛ بعضی نشان شیرو بعضی پلنگ و بعضی عقاب.

* این شعر را آقای مختار فیلی در وصف مرحوم روح‌الدین گیلانی از بزرگان طایفه زینی‌وند سروده که سواری دلیر و تیراندازی چابک و با منشی پهلوانانه بوده است.

شکارچی بلندبالایم مُرد و مثل آب در رودخانه حل شد / از اینکه خوب تماشايش
نکردم، دلم غمگین است*

مطالب فوق سرودهای سوگ سیاوش را به یاد می‌آورد که بادخوان‌ها در سیاوشان
می‌خواندند (نرشخی، ۱۳۵۱: ۳۳). البته فردوسی طوسی در همین زمینه، یعنی توصیف
موی‌کندن، دلیری، اُسواری، شیرکشی و بلندبالایی در گذشته، از زبان خواهر بهرام
چوبین در بستر مرگ برادر چنین آورده است:

بیامد هم‌اندر زمان خواهرش همه پاک برکند موی سرش

همی گفت زار ای سوار دلیر کزو بیشه بگذشتی نره‌شیر

الا ای سوار سپهد تنای جهانگیر ناباک و شیراؤژنا

الا ای سر آورده کوه بلند ز دریای خوشاب بیخت که کند

که کند این چنین سبز سروسَهی که افکند خوار این کلاه مهی (شاهنامه، ۱۳۸۵:

۱۴۹۵)

در همین زمینه، شاهرخ مسکوب در کتاب سوگ سیاوش به نقل از صادق هدایت
(ترانه‌های عامیانه) به این رسم در یاسوج اشاره می‌کند و می‌گوید که: «در مراسم
سوگواری در یاسوج، مردها و زن‌هایی هستند که تصنیف‌هایی خیلی قدیمی را با آهنگ
غمناکی به مناسبت مجلس عزا می‌خوانند و ندبه و مویه می‌کنند که یادآور سیاوشان

*. مصاحبه با خانم قدم‌خیر گیلانی، ۶۴ ساله از دره شهر.

می‌باشد» (مسکوب، ۱۳۵۷: ۸۱). نکته‌ی شایان توجه اینکه، هنوز در این مناطق افراد سال‌دیده‌ای هستند که با خواندن داستان سیاوش مویه سر می‌دهند و اشک می‌ریزند.*

آداب دیگر عزاداری، عبارت است از: ریش‌نتراشیدن، سیاه‌پوشیدن، به‌شکارنرفتن (تا یک یا دو سال)، چادر بستن، سیاه‌کردن گیوه‌ها، سیاه‌کردن سردر خانه‌ها و گِل به سر مالیدن[□]. در همین باب، شاکه شاعر معروف ایلامی می‌گوید:

مانِشتِ بپوشه بر گیلَه دُوور آرا خان منصور نیتیه وه شکار

(سهراب‌نژاد، ۱۳۷۹: ۳۸).

mânešt bepuš bar giela duwar arâ/ xân mansur neyateya va
šekâr

کوه مانشت انگار رخت سیاهی بر تن کرده است / چراکه خان منصور[□] دیگر برای
شکار به آنجا نمی‌رود.

بیت زیر نیز در همین زمینه است:

کُوور کوه پُوشیه برگی آ دُووار دُوما برا کَمکی بچُو وه شکار[□]

*. در حین پرس‌وجو برای انجام این تحقیق مطلع شدیم که شخصی به‌نام آقای عبدالله فرجی نصیری، ۷۸ ساله از پل‌دختر، به‌محض خواندن داستان سیاوش در شاهنامه مویه سر می‌دهد و گریه می‌کند؛ به‌همین منظور به خدمت ایشان رفته و حقیقت ماجرا را عیناً مشاهده کردیم.

** مصاحبه با آقایان عابد پرهیز ۶۰ ساله از گیلان غرب، الماس جمشیدی ۶۵ ساله از شهرستان شیروان‌چرداول، ولی عباسی ۶۶ ساله از ایلام، جوزعلی سیفی ۶۵ ساله، منصور زینی‌وند ۶۰ ساله، جوان هاشمی ۶۰ ساله، خدایار خدایاری ۵۰ ساله و علی‌یارغیائی ۷۷ ساله از دره‌شهر.

*** خان منصور، خان منطقه ایلام در عصر نادرشاه افشار.

**** شعر را آقای هرمز اصل مرز ۷۳ ساله از دره‌شهر در وصف برادر مرحومش خسرو اصل مرز، از بزرگان ایل بیرانوند، سروده که سواری دلیر و تیراندازی چابک بوده است. شعر وی جدا از اینکه اشاره به

kuwer kuh puši abargi a duwâr/ domâ berâ kamki beču vaškar

کبیرکوه رختی به سیاھی سیاہ‌چادر برتن کرده است / بعد از مرگ برادرم دیگر چه کسی به شکار می‌رود؟

در شاهنامه در توصیف مراسم ماتم پهلوانانی چون طوس، گودرز، گیو و رهام برای سیاوش شاهد چنین مشابهت‌هایی هستیم، چنان‌که آمده است:

چو طوس و چو گودرز و گیو دلیر چو شاپور و فرهاد و رهام شیر

همه جامه کرده کبود و سیاہ همه خاک بر سر به‌جای کلاه

(فردوسی، ۱۳۸۵: ۳۷۲)

آیین سوگواری دیگری در لرستان، بویراحمد، بختیاری و ایلام دست به دور هم چرخاندن و گیس‌بریدن و خاموش کردن اجاق‌خانه (تژگاه)، یعنی آتش‌خانه، است* که باز تکرار همان آیین‌های باستانی است. چنان‌که نقل شده است، در عهد باستان، زمانی‌که شاه یا شخص برجسته‌ای از دنیا می‌رفت، دستور می‌دادند آتشگاه‌ها خاموش شوند (رک. بریان، ۱۳۸۶: ۵۰) و موی سر را به نشانه عزاداری و همدردی می‌تراشیدند (رک. هرودوت، ۱۳۵۷: ۴۸۷). البته سنت گیس‌بریدن در عزاداری و چَمَر با سیاوش نیز ارتباط دارد؛ زیرا سیاوش به‌عنوان ایزد نباتی و نماد باروری و زایش مجدد نیز محسوب می‌شد (حضور، ۱۳۷۸: ۵۴). زنان در آسیای غربی هنگام مرگ ایزدان نباتی، سبزه درست می‌کردند و در آب می‌انداختند و در اطراف کاج یا سرو که سمبل ایزد نباتی بود، می‌گریستند و به آرایش آن مشغول می‌شدند. هنگام اجرای مراسم چَمَر، زنان به‌جای

رسم سیاہ‌پوشی دارد، به این سنت اشاره دارد که بعد از مرگ شکارچیان معروف، دوستان و آشنایان شخص درگذشته معمولاً تا یک سال یا بیشتر به شکار نمی‌رفتند.

* مصاحبه با آقایان عبدالله فرجی نصیری ۷۸ ساله از پل‌دختر، تو شمال اسکندر ازدهایی ۱۲۰ ساله از ملکشاهی، شاهوردی گیلانی ۷۱ ساله از دره‌شهر و مراد ولی‌نوری ۶۰ ساله از کوه‌دشت.

درست کردن سبزه و درآب‌انداختن آن، گیس‌های خود را می‌برند و آن را به زین اسب متوفی یا دور میچ می‌پیچانند و بر آن گریه می‌کنند؛ زیرا مو (گیس) نماد گیاه است و مفهوم آن این است که: ای آسمان، مثل گریه من بر این مو (گیس)، بر زمین باران ببار و ایزد نباتی شهیدشده (سیاوش) را زنده کن (رک. نوروزی، ۱۳۹۰: ۱۸۲). این مطلب نیز ارتباط بین آیین سوگ سیاوش با چَمَر در مناطق کرد و لرنشین را آشکارا نشان می‌دهد. در همین باب، خواننده و شاعر شهیر لرستانی، ایرج رحمان‌پور که در حفظ تاریخ و فرهنگ و هویت قوم لر تلاش بسیاری کرده است، در ترانه‌ای آورده است:

آرزویا هان دِبارتِ هِه چُنو چی تیر آرش وقتی دِ دل می‌گریوی گُل می‌کِه خینِ سیاوش

(رحمان‌پور، ۱۳۸۲*)

ârezuyâ hân de bâret he čenuči tire âraš / vaqte de del
migerivi golmeke xine siâvaš

ای ابر که همچو تیر آرش، آرزوهایی بر دوش داری / وقتی که از عمق وجود شروع به باریدن می‌کنی خون سیاوش مثل گل شکفته می‌شود (بن‌مایه آن زنده شدن ایزد نباتی (سیاوش) است).

آیین سوگواری مهم دیگری در مناطق لر و کردنشین که با آیین سیاوشان شباهت دارد، رسم **گُتل** [□] بستن است؛ که به معنای *اسب‌آرایی* است. در این مراسم، در مرگ بزرگ یا جوانان و کشتگان، اسب او را می‌آرایند، دستمال سیاه بزرگی بر گردن اسب می‌بندند، روزینی رنگین یا پارچه‌ای رنگین روی اسب می‌اندازند، کلاه شخص در گذشته را بر کوهه زین او می‌گذارند، کمر بندش را از گردن اسب و تفنگ و چکمه و دیگر افزارهایش را از دو سوی اسب می‌آویزند و اسب را به این شکل، آرام به طرف جسد می‌برند. زنی که سرود بداند و صدای رسایی هم داشته باشد، سرودخوانی را آغاز

* آلبوم گل آتش

می‌کند. ساز چپی یا چَمَری وُنه نواخته می‌شود و زنان دیگر در اطراف گور به رقص چپی مشغول می‌شوند که ویژه عزاداری است. گاه زنان کِل* می‌زنند که به نظر می‌رسد یادآور ازدواج جوان ناکام است. در این هنگام، اسب کُتل‌دار[□] را به سوی چَمَرگاه می‌آورند، مویه و زاری شدت می‌گیرد که لرها اعتقاد دارند در این هنگام اسب هم می‌گیرد.[□] رسم فوق را می‌توان بخوبی در ابیاتی از شاهنامه مشاهده کرد:

بر او نهاده نگون‌سار زین ز زین اندر آویخته گرز کین

(فردوسی، ۱۳۸۵: ۹۰۷)

نهاده بر اسبان نگون‌سار زین تو گفتی همی‌برخروشد زمین

(همان: ۱۰۱۳)

در گرشاسب‌نامه نیز این آیین دیده می‌شود:

بریده دم اسب بیش از هزار نگون کرده زین و آلت کارزار

(اسدی، ۱۳۵۴: ۴۶۸)

در تصنیف‌های قدیمی نیز مضماینی مشترک در این باره دیده می‌شود:

یِه نیلی کیّه هاوَه‌کول زینَوَه تفنگ قطارها وه خینَوَه

ya nili keya hâvakul zinava/ tofaᅇ qatârahâ va xinava

این اسب نیلی‌رنگ زین‌کرده بی‌سوار از آن کیست / که تفنگ و قطار خون‌آلودش

نیز بر آن است؟

*. Kel

** Kotaldar

*** مصاحبه با آقایان حسن غلامی ۶۰ ساله از نورآباد لرستان و کدخدا سوخته حق‌نژاد ۷۵ ساله از دهستان

تختان شهرستان دهلران.

سوار خو کَمَسَرکَرِدِه سواروَنَ سُم اسبش میخ پولاد، سنگ مرمر میسون

suwar xu kamsarkerde suwâruna/ sume asbeš mexe pulad sanġe
marmar misuna

سوار خوب من سرکرده سواران است / نعل اسبش میخ پولاد است و سنگ مرمر را می‌شکند.

در سوگ آیین لری و کردی دیگری که یادآور سوگواری در ایران باستان است، برای درگذشت اشخاص مهم یا جوانان، اسب خود را *اُگل** می‌کنند؛ یعنی یال و دم اسب را می‌برند (رک. حصوری، ۱۳۷۸: ۱۱۶). این همان کاری است که پارسیان پس از مرگ ماسیستیوس پارسی در پلاته ۴۷۹ ق م انجام دادند. به این شکل که سربازان یال و دم اسبان و قاطران خود را بریدند (رک. هرودوت، ۱۳۵۷: ۴۸۷) و اسکندر نیز با پیروی از همین فرهنگ ایرانی، بعد از مرگ هفستیوس، دستور داد موی یال و دم تمام اسبان و قاطران را به‌نشانه عزا بچینند (رک. پلوتارک، ۱۳۳۸: ۴۶ تا ۵۰). بریدن یال و دم اسب پس از مرگ سوار نشانه‌ای از بی‌سوار ماندن اسب بی‌صاحب است و بیانگر این است که اسب عملاً کارایی‌های گذشته‌اش را ندارد.

این‌همه تأکید بر اسب و سوار و سیاه‌پوش کردن اسب و شرکت دادن آن در عزا، چیزی جز یادآوری سوگ سیاوش نیست که گاهی خود در نقش اسب و گاهی سوار بر اسب ظاهر می‌شود. این نشانه‌ها، همه، بیانگر عمق نفوذ سوگ سیاوش در فرهنگ ایرانی است. البته سنت توجه و تأکید بسیار بر اسب در سوگ مردگان، بی‌ارتباط با سنت توت‌پرستی نیست. به نظر می‌رسد توت‌م سیاوش هم اسب بوده است؛ چون تقریباً در تمامی گزارش‌های به‌جامانده در رابطه با سیاوش، هیچ‌گاه اسب از سیاوش جدا نیست، چنان‌که حتی سیاوش، آزمایش گذشتن از آتش را نیز سوار بر اسب پشت‌سر می‌نهد. او برای فرزندش، کیخسرو، سه چیز باقی می‌گذارد: اسب و نیزه و زره.

*. kol

همچنین، با اسب خود وصیت می‌کند و کیخسرو را به او می‌سپارد. پس اسب نشانه وفاداری به توتم و نگهداری آن است. در واقع، از توتم خواسته شده است که یکی از فرزندان خود را بپاید (رک. حصوری، ۱۳۷۸: ۴۳).

به نظر می‌رسد در فرهنگ ایران باستان اسواری مترادف با نجیب‌زادگی و بزرگ‌منشی و جوانمردی بوده است. اسب در زمان هخامنشیان، آن‌چنان با فرهنگ ایرانیان درآمیخته است که می‌توان از آن به مثابه نمادی آیینی نام برد. روایت معروف به فرمانروایی رسیدن داریوش نیز، هرچند افسانه به نظر می‌رسد، بیشتر گویای ارجمندی اسب در فرهنگ ایران باستان است (رک. رجیبی، ۱۳۸۰: ۴۴۴). این مهم را در کتیبه‌ای از داریوش در تخت‌جمشید می‌توان مشاهده کرد که به وجود مردان خوب با اسبان خوب در سرزمینش افتخار می‌کند (رک. شارپ، ۱۳۴۳: ۷۵). در نقش رستم نیز داریوش این را همچون یک امتیاز بیان می‌کند که سوارکار خوبی است (رک. شارپ، ۱۳۴۳: ۸۵). همچنین، در نقش برجسته‌های مربوط به دوره ساسانیان معمولاً شاه سوار بر اسب دیده می‌شود، مثلاً نقش برجسته خسرو پرویز در طاق بستان، شاه را سوار بر اسب نشان می‌دهد. همچنین، داستان علاقه بسیار خسرو پرویز به اسب شبدیز (رک. کریستن‌سن، ۱۳۷۴: ۶۰ تا ۶۰۱)، از نشانه‌های اهمیت اسب در فرهنگ ایران باستان است. ایرانیان از روزگار کهن با اسب آشنایی داشتند و آن را پرورش داده و با آن هم‌زیستی کرده‌اند. در اثبات علاقه ایرانیان به اسب، جدا از موضوعات پیش‌گفته، می‌توان به اسامی بزرگان و پادشاهان داستانی و... اشاره کرد که با نام اسب همراه است. نام چند تن از نیاکان زرتشت با واژه اسب همراه است: «پورشسب» نام پدر زرتشت به معنی دارنده اسب پیر و دومین نیای زرتشت، «پتراسب» یعنی دارنده اسب تندرو. از جمله ایرانیان دیگری که نامشان با نام اسب شروع می‌شود، می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد: «گرساسب» یعنی دارنده اسب لاغر، «ارجاسب» یعنی دارنده اسب ارجمند، «لهراسب» یعنی دارنده اسب تندرو، «گشتاسب» که آخرین پادشاه کیانیان است و نامش به معنای صاحب اسبان

ازکارافتاده بوده است و چنان‌که از یشتها برمی‌آید، وی آرزوی اسبان بسیار داشته است و خداوند آرزوی او را برمی‌آورد (رک. پورداوود، ۱۳۵۶: ۲۲۷ تا ۲۷۹؛ قائمی، ۱۳۴۸: ۱۱۹؛ کریستین‌سن، ۱۳۷۴: ۳۲؛ تاج‌بخش، ۱۳۷۲: ۱۰۳).

البته شاید بتوان علاقهٔ مردم لر و کردتبار به اسب و فرهنگ اُسواری را در ارتباط آن‌ها با کاسیان لرستان دانست؛ زیرا سرزمین کاسیان لرستان بخشی از سرزمین ایلام باستان بوده است. یکی از سه سلسله‌ای که در طول نخستین هزارهٔ تاریخ شناخته‌شدهٔ ایلام، از ۲۵۰۰ تا ۱۵۰۰ ق.م، با آن‌ها آشنا می‌شویم، سلسلهٔ سیماش است که در لرستان حکمرانی می‌کردند؛ یعنی سرزمین کاسیان لرستان بخشی از سرزمین ایلام باستان بوده است و مردم کاسی، به‌عنوان پرورش‌دهندگان اسب در دنیای باستان معروف بوده‌اند (رک. رجبی، ۱۳۸۳: ۷). چنان‌که گفته می‌شود، ورود کاسی‌ها به بابل باعث ورود اسبان اهلی به این سرزمین شد و بابلیان اسب را نمی‌شناختند (رک. لوکاس، ۱۳۶۶، ۹۱ تا ۹۴). همچنین در اواخر هزارهٔ سوم تا هزارهٔ اول قبل از میلاد، یافتن مقادیر متناهی از ابزارآلات مربوط به اسب، از جمله زین و یراق اسب، لگام و نشانه‌های مشابه سر اسب در مقابر لرستان، حاکی از اهمیت اسب در زندگی مردم این منطقه است که خود زمانی جزئی از سرزمین ایلام باستان بوده است (ک. دیاکونف، ۱۳۵۷: ۱۷۰ تا ۱۷۱؛ استارک، ۱۳۴۶: ۵۰ تا ۴۹؛ ماسه و دیگران، ۱۳۳۹: ۶۵ تا ۶۴). در حال، ملاحظه می‌شود که فرهنگ احترام‌گذاشتن به اسب و ارزش‌قائل‌بودن برای آن نیز از شاخصه‌های کهن فرهنگی دیگر این دیار باستانی است که از پس هزاره‌ای گذشته و به ما رسیده است و اکنون، ما این سنت را به‌طرز محسوسی در ایلام، لرستان، کرمانشاه، کهگیلویه و بویراحمد و بختیاری مشاهده می‌کنیم.

۵. نتیجه

داستان شهادت سیاوش و آیین‌های آن، از اسطوره‌هایی است که به حرکت خود در طول تاریخ ایران تداوم بخشیده‌اند. این آیین تا امروز زیسته و تأثیری عمیق بر آیین‌های عزاداری در ایران، به‌ویژه مراسم و آیین‌های عزاداری در لرستان، بختیاری، کهگیلویه و بویراحمد، ایلام و کرمانشاه گذاشته است. نحوه برگزاری عزاداری، مضامین شعرها و سرودهایی که در حین عزا برای درگذشته می‌خوانند، نواختن سرنا یا ساز چَمَریُونَه، اسب‌آرایی کردن و شرکت اسب در مراسم عزا یا به‌قول لرها و کردها کُتل کردن، خاک بر سر ریختن، گیس‌بریدن، روی‌خراشیدن، همه‌وهمه نشانگر تاثیر سیاوشان بر سنت‌های تاریخی ایرانی است.

کتاب‌نامه

۱. استارک، فریا، ۱۳۶۴، *سفرنامه الموت و لرستان و ایلام*، ترجمه علی محمد ساکی، تهران: علمی.
۲. اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد، ۱۳۵۴، *گرشاسب‌نامه*، به اهتمام حبیب یغمایی، چ ۱، تهران: کتابخانه طهوری.
۳. بریان، پی‌یر، ۱۳۸۶، *وحدت سیاسی و تعامل فرهنگی در شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه ناهید فروغان، تهران: اختران.
۴. بیرونی، ابوریحان، ۱۳۸۶، *آثارالباقیه*، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: امیرکبیر.
۵. تاج‌بخش، حسن، ۱۳۷۲، *تاریخ دامپزشکی و پزشکی در ایران*، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران.
۶. پلوتارک، ۱۳۶۹، *حیات مردان نامی*، ترجمه رضا مشایخی، ج ۳، چ ۳، تهران: علمی و فرهنگی.
۷. پورداوود، ابراهیم، ۱۳۵۶، *فرهنگ ایران باستان*، چ ۳، تهران: دانشگاه تهران.
۸. حریریان، محمود و دیگران، ۱۳۸۰، *تاریخ ایران باستان*، ج ۱، تهران: سمت.
۹. حصوری، علی، ۱۳۷۸، *سیاوشان*، تهران: چشمه.
۱۰. دانشور، سیمین، ۱۳۷۷، *سوشون*، تهران: خوارزمی.
۱۱. دیاکونف، ا. م، ۱۳۵۷، *تاریخ ماد*، ترجمه کریم کشاورز، چ ۲، تهران: پیام.
۱۲. رجبی، پرویز، ۱۳۸۰، *هزاره‌های گمشده*، ج ۵، تهران: توس.
۱۳. رجبی، پرویز، ۱۳۸۵، *تاریخ ایران (ایلامی‌ها و آریایی‌ها تا پایان دوره هخامنشی)*، تهران: دانشگاه پیام‌نور.

سوغ سیاوش و شباهت آن به سوگ آیین‌های محلی (لری و کردی) ۲۰۱

۱۴. سهراب‌نژاد، محمدعلی، ۱۳۷۹، *دیوان اشعار و زندگی‌نامه شاکه و خان منصور*، تهران: بی‌نا.
۱۵. شارپ، رالفنارمن، ۱۳۴۳، *فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی*، شیراز: دانشگاه شیراز.
۱۶. فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۵، *شاهنامه*، بر اساس نسخه ژول‌مُل، به کوشش عبدالله اکبری‌ن‌راد، تهران: انتشارات الهام.
۱۷. قائمی، محمد، ۱۳۴۸، *ادبیات باستانی ایران*، اصفهان: کتاب‌فروشی تأیید.
۱۸. کاشغری، محمود، ۱۳۳۵ق، *دیوان لغات‌الترک*، تبریز: اختر.
۱۹. کرمی، محمد، ۱۳۷۱، *حماسه حماسه‌ها*، ج ۲، تهران: ویسمن.
۲۰. کریستین سن، آرتور، ۱۳۷۴، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: آشنا.
۲۱. لوکاس، هنری، ۱۳۶۶، *تاریخ تمدن*، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، ج ۱، تهران: کیهان.
۲۲. ماسه، هانری و دیگران، ۱۳۳۹، *تاریخ تمدن ایران*، ترجمه جواد محبی، تهران: گوتنبرگ.
۲۳. مسکوب، شاهرخ، ۱۳۵۷، *سوغ سیاوش*، تهران: خوارزمی.
۲۴. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۰، *فلسفه تاریخ*، ج ۱، تهران: صدرا.
۲۵. نرشخی، ابوبکر، ۱۳۵۱، *تاریخ بخارا*، ترجمه ابونصر احمد، به تصحیح مدرس رضوی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

۲۶. نوروزی، حمدالله، ۱۳۹۰، «بررسی تطبیقی مشترکات آیین سنتی چمر در ایلام و نمایش تراژدی در یونان»، فرهنگ/ایلام، ش ۳۰ و ۳۱، بهار و تابستان ۱۳۹۰، ص ۱۵۸ تا ۱۸۴.
۲۷. هردوت، ۱۳۶۸، تواریخ، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران: چاپخانه آشنا.
۲۸. یارشاطر، احسان، ۱۳۵۷، تاریخ ایران کمبریج؛ «روایات ملی»، ج ۲ و ۳، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.